

مردان اخته ی سرزمینم

از من مپرس چرا آئینه ها انتحار می کنند
به هنگامیکه مردان دسته دسته اخته میشوند
آه مردان اخته ی سرزمینم
که در سراب به خواب رفته اید
من به تاج شهزاده ای می اندیشم
و زیر سم های سپاه اعراب هنوز فریاد میزنم
از من مپرس چرا مردان سرزمینم در مه گم میشوند ؟
و دختران باکره را حراج کرده اند
از من مپرس چرا آنسوی دیوار دخترکی در نی لبک مینوازد ؟
و عربی شراب ناب می نوشد
و غرور بخاروار از پنجره های رنگی می گریزد
آه مردان روسیاه اخته ی سرزمینم
اسبهای اساطیریتان همه در قصه های من گم شد
آه مردان روسیاه اخته ی سرزمینم
که کودکی مرا گروه نهاده اید
و گنگ . کور بر طبل های پاره می کوبید
آه مردان اخته ی سیاه اندیش
به دخترانی می اندیشم که روی جهیزیه های خود مویه می کنند
و در گرد و غبار سپاه اعراب گم میشوند
من در دور دستهای دهکده ام به شا هپرکهای گرفتار می اندیشم
و خانه های خفته در مه
و مردی که سرود عشق برایم می خواند